

# تفسیر سورهٔ علق (جلسه پنجم)

متن مستخرج از فایل صوتی جلسهٔ تفسیر استاد تاج آبادی در اندیشکده فناوری نرم دانشگاه

امام صادق (ع) - ۱۴۰۰/۰۸/۱۴

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعَى (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّى (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَه لِنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٌ كَازِبَةٌ خَاطِئَةٌ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَدَّعُ الزَّيْبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (۱۹)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

ای پیامبر، به نام پروردگارت دریافت قرآن را آغاز کن؛ همان کسی که انسان را آفرید. (۱) انسان را از خونی بسته آفرید. (۲) آری، دریافت قرآن را آغاز کن، و بدان که پروردگارت از همگان کریم تر و عطایش از عطای همه عطاکنندگان برتر است. (۳) همو که خواندن و نوشتن را به وسیله قلم به آدمی آموخت. (۴) و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد. (۵) آیا گمان می کنی که او شکر این نعمت را به جای می آورد؟ هرگز! انسان مرز خود را نمی شناسد و طغیان می کند، (۶) چرا که خود را از پروردگار خویش بی نیاز می بیند. (۷) به یقین، بازگشت آدمیان پس از مرگ به سوی پروردگار توست. (۸) به من خبر ده، آیا آن کس که باز می دارد، (۹) بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد، به من خبر ده که کارش به کجا خواهد کشید؟ (۱۰) به من خبر ده، اگر آن نمازگزار بر طریق هدایت باشد، (۱۱) یا به پرهیزگاری فرمان دهد، فرجام آن بازدارنده چه می شود؟ (۱۲) به من خبر ده، اگر آن بازدارنده، حق را دروغ انگارد و از آن روی برتابد، آیا جز درخور عذاب خواهد بود؟ (۱۳) مگر نمی داند که خدا کارهایش را می بیند؟ (۱۴) او حق ندارد چنین کند! اگر دست از این کار بردارد، به خواریش می افکنیم و موی پیشانی اش را می گیریم و به دوزخش می کشانیم. (۱۵) موی پیشانی دروغگوی خطاکار را. (۱۶) آن گاه اهل محفل خود را به یاری بخواند. (۱۷) ما نیز به زودی گماشتگان بر آتش [دوزخ] را فرامی خوانیم. (۱۸) او حق ندارد تو را از نماز بازدارد! تو از او فرمان مبر و نماز را رها مکن، و سجده کن و به پروردگارت تقرب جوی. (۱۹)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ادامه بررسی بخش چهارم آیات (آیات ۱۵ تا ۱۸)

تقریباً به بخش پایانی این سوره رسیدیم. آیات پانزده تا هجده این سوره «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لَنْسَفَعَا بِالْأَنْصِيَّةِ (۱۵) نَاصِيَةً كَازِبَةً خَاطِئَةً (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸)». جلسه قبل هم گفته شد که این چند آیه بخش چهارم این سوره است و ناظر است به فرجام معارضین و دشمنان پیامبر بزرگوار اسلام و آنهایی که در برابر رسالت و دین اسلام می‌خواهند بایستند و مانع تحقق گسترش او شوند و ضمناً این نکته را یادآور شدیم که این بخش از سوره ضمن اینکه دارد فرجام معارضین و دشمنان دین اسلام را یادآور می‌شود به نوعی وعده قطعی پیروزی به پیامبر بزرگوار اسلام هم هست، به نوعی در همان آغاز رسالت با نزول اولین آیات هم به پیامبر بزرگوار اسلام یادآور می‌شود که تو در این مسیر دشمنانی داری، معارضینی داری، مخالفینی داری، همانهایی که قبل از رسالت تو مانع نمازخواندن تو در مسجدالحرام می‌شدند، همان‌ها ادامه می‌دهند، اعراض می‌کنند، تو را تکذیب می‌کنند؛ ولی بدان که این مخالفت‌ها، این دشمنی‌ها، این توطئه‌ها، به فرجام نمی‌رسد و نمی‌توانند سد راه تو و رسالت تو شوند. از همان ابتدا یک تسلیت خاطری، یک دلگرمی ویژه‌ای به پیامبر بزرگوار اسلام داده می‌شود.

### «کلا» حرف ردع و انکار

گفته شد که واژه (کلا) برای ردع و انکار است. هم دارد این توهم و این فکر را انکار می‌کند و نفی می‌کند که معارضین می‌توانند مانع تحقق و گسترش اسلام شوند و هم اینکه این اعمال آن‌ها، این توطئه آن‌ها که بخواهد به نتیجه برسد، باز این توهم را نفی می‌کند، هم افعالشان را و هم و این توهمشان را ردع می‌کند و نفی می‌کند.

### معنای «نَسَفَعَا»

واژه (نَسَفَعَا) از (سفع) است، سفع را مفسران سه مورد معنا برایش کرده‌اند: برخی او را به معنای اخذ شدید گرفته‌اند که قول رایج و تعریف رایج از این واژه هم همین است، برخی گفته‌اند که به معنای زدن است و برخی گفته‌اند به معنای سیاه کردن است، منتها بیشتر مفسران همان معنای اول را در نظر گرفته‌اند. در این صورت معنای آیه این طور می‌شود که این چنین نیست اگر این‌ها دست از کارشان برندارند «لَئِن لَّمْ يَنْتَه» اگر خودداری نکنند، بازگردند و دست از مقابله و دشمنی با تو برندارند ما ناصیه آن‌ها را با شدت اخذ می‌کنیم و می‌گیریم. کدام ناصیه؟ «نَاصِيَةً كَازِبَةً خَاطِئَةً» این ناصیه‌ای که هم دروغ‌گو است و هم خطاکار است، آن زمان این عفو را

این دشمنان تو ابوجهل و ابوسفیان و دیگران همه تا می‌توانند یاران خودشان را به یاری بطلبند، همفکرانشان را. «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» ما هم «سَدْعُ الزَّبَانِيَّةِ» ملائک عذاب خودمان را فرامی‌خوانیم تا ببینیم آیا آن‌ها به پیروزی می‌رسند یا ملائکه عذاب ما؟ در هر صورت (لَنْسَفَعًا) را به معنای اخذ شدید گرفته‌اند.

### مراد از «ناصیه»

نکته دیگر این است که مراد از اخذ ناصیه چیست؟ به بیان دیگر مراد از ناصیه چیست؟ مفسران دو تا معنا کرده‌اند، بیشتر مفسران شاید اکثر قریب به اتفاق مفسران گفته‌اند مراد از ناصیه همان معنای اصلی خودش است. آن پیشانی انسان یا موهایی که جلوی پیشانی انسان می‌روید، مراد این است. در این صورت اخذ به ناصیه؛ یعنی اینکه ما چنان آن‌ها را با قدرت و با شدت می‌گیریم که نتوانند هیچ اقدامی انجام بدهند و راه گریز و فرار و نجاتی نداشته باشند.

حالا چرا ناصیه ذکر شده است؟ می‌گویید برای اینکه ذلت و خواری و خفت آن‌ها را بیان بکنید که ما این‌طور نیست که صرفاً آن‌ها را عذاب بکنیم، صرفاً آن‌ها را از روی زمین برچینیم، نه، ما با خفت و خواری و ذلت آن‌ها را سر جایشان می‌نشانیم و از بین می‌بریم؛ چون خواسته بگوید این عذاب ما، این عقوبت ما همراه با خفت و ذلت و خواری است؛ لذا فرموده است که ما ناصیه آن‌ها را به شدت می‌گیریم. می‌گویند شبیه این آیه آن آیه‌ای است که مربوط به همین افراد است در روز قیامت «فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ» در روز قیامت هم پیشانی این افراد گرفته می‌شود، موهای پیشانی این افراد به شدت گرفته می‌شود و هم‌قدم‌ها و پاهای آن‌ها گرفته می‌شود یعنی تخلف سنگینی در این مشرکین است و هیچ‌گونه اقدام و حرکتی نمی‌توانند بکنند.

یک بیانی حضرت آیت‌الله جوادی آملی در اینجا دارند به نظر ما این بیان هم بیان موجه و خوبی است. شاید بر قول اول ترجیح داشته باشد با توجه به آیه بعد و نکاتی که در آیه بعد است. ایشان می‌فرمایند اینجا مراد از ناصیه و پیشانی معنای کنایی آن است، یعنی مرکز تصمیم‌گیری، یعنی عقل نظری و عقل عملی. ما یک عقل نظری داریم که کار آن فهم هست‌ها و نیست‌ها است. چه چیزهایی وجود دارد، چه چیزهایی وجود ندارد. یک عقل عملی داریم که کار آن تشخیص باید و نبایدها است. تشخیص صواب از خطا است. تشخیص حق از باطل در رفتار و کردار است.

آنچه مربوط به حق در کردار می‌شود کار عقل عملی است و آنچه مربوط به حق در فهم حقایق می‌شود آن مربوط به عقل نظری است. لغزش عقل نظری در این است که نمی‌تواند واقعیت را درست ببیند. آن چیزی که واقعیت نیست را او را واقعیت بپندارد، این لغزش عقل نظری می‌شود که نوعی کذب است.

لغزش عقل عملی این است که خطا را صواب ببیند. باطل را حق ببیند. راه غلط را، راه درست ببیند و به راه غلط دعوت کند و انگیزه ایجاد کند به‌زعم اینکه راه حق و صواب است.

ایشان می‌فرمایند که مراد از اخذ ناصیه این است که ما مرکز تفکر و برنامه‌ریزی و توطئه کردن این‌ها را می‌گیریم و نمی‌گذاریم توطئه این‌ها، برنامه این‌ها، فکرهای این‌ها به نتیجه برسد. یک سلطه‌ای بر عقل نظری و عقل عملی آن‌ها پیدا می‌کنیم، بر هر فکری که بکنند، هر برنامه و هر توطئه‌ای که داشته باشند برای آن‌ها نتیجه عکس داشته باشد، همان نتیجه را داشته باشد که ما ارائه کرده‌ایم «و مَكْرُوا وَ مَكَّرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

در این صورت اگر این تفسیر ایشان را بپذیریم با آیه بعدی سراسرتر می‌شود «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» اگر گفتیم که مراد از ناصیه به معنی مرکز فکر و تفکر و اندیشه و تصمیم و این‌ها است، با این مرکز می‌تواند هم خطا بکند و هم کاذب بشود، یعنی آنچه واقعیت دارد را نبیند، غیرواقعی را واقعی جلوه بدهد و هم می‌تواند در رفتار خطا بکند، در اقدامات عملی خطا بکند. بنابراین این دو آیه می‌خواهند این را بگویند که ما چنان بر آن‌ها، بر فکر آن‌ها، بر مرکز تصمیم‌گیری و اندیشه آن‌ها چه در حوزه نظر و چه در حوزه عمل تسلط پیدا می‌کنیم و در اختیار قرار می‌دهیم، در اختیار خودمان قرار می‌دهیم چرا؟ چون آن‌ها فکرشان غلط است، در واقع هم عقل نظری آن‌ها و هم عقل عملی آن‌ها به خطا می‌رود و دروغ‌گو است.

اما اگر آن تفسیر اول را که تفسیر عموم مفسران است را بپذیریم که از قضا مرحوم علامه طباطبائی هم همان تفسیر اول را پذیرفته‌اند، آن زمان اینجا باید بگوییم که یک مجازی رخ داده است، چرا؟ چون در آیه بعد می‌گوید ناصیه این‌ها دروغ‌گو است، ناصیه این‌ها خطاکار است، در حالی که پیشانی کسی یا موی جلوی پیشانی کسی متصف به خطا و کذب نمی‌شود، در اینجا باید بگوییم که اسناد اسناد مجازی است «نَاصِيَةٌ كَاذِبَةٌ خَاطِئَةٌ» یعنی صاحب ناصیه، دارنده این ناصیه خودش دروغ‌گو است، صاحب این ناصیه خطاکار است، صاحب این ناصیه کاذب است، یعنی کذب و خطا را متصف به یک صاحبی بدانیم که در تقدیر است، نه خود ناصیه که در آیه بیان شده است؛ اما اگر آن فرمایش حضرت آیت‌الله جوادی آملی را بپذیریم دیگر نیاز به این اسناد مجازی هم نیست.

## معنای «نادی»

اما دو آیه بعد می فرماید «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» (۱۷) «سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» (۱۸) نادی به معنای مجلس است. ناد یعنی اهل مجلس خودش را، همراهان خودش را، همفکران خودش را به یاری بطلبد. این ابوجهل و ابوسفیان و هرکسی که می خواهد در برابر دین تو و رسالت تو بایستد و مانع شود ما فرمان می دهیم بگو که او به تنهایی به مبارزه با دین نیاید و تنهایی به ستیز با رسالت تو اقدام نکند و یارانش را، اهل مجلسش را، همفکرانش را هم به یاری بطلبد و با هر توانی که دارد، با هر یاری که دارد به مقابله با رسالت تو برخیزد؛ چون ما هم به زودی زبانیه خودمان را فرامی خوانیم؛ «سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ».

## مراد از «زبانیه»

زبانیه را نوعاً مفسران تفسیر کرده اند به ملائکه عذاب، آن ها ملائکه عذابی که هم در دنیا عذاب و عقوبت نازل می کنند و هم در آخرت عذاب و عقوبت نازل می کنند.

## امر در «فلیدع» امر تعجیزی

این امری که در این آیه است «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» اصطلاحاً به آن می گویند امر تعجیزی نه امر واقعی و حقیقی، چون در امر حقیقی واقعاً امر و امر کننده از مأمور می طلبد آن کار را حقیقتاً انجام بدهد، اما در اینجا خداوند حقیقتاً نمی خواهد که بگوید بروید یارانان را جمع بکنید، واقعاً بروید این کار را به عنوان یک امر واجب انجام بدهید، این امر تعجیزی است و می خواهد عجز آن ها را بیان بکند. می فرماید آن قدر شما عاجز هستید، آن قدر ما مقتدر و قاهر هستیم که اگر شما همه همفکرانان را هم جمع بکنید، اگر همه یاران را در روی زمین جمع بکنید باز نمی توانید مانع رسالت پیامبر بزرگوار اسلام بشوید.

یک نکته ای در این دو آیه است این است که موقعی که می خواهد بفرماید بروید اهل مجلس را فرا بخوانید این کلمه مضارع را می آورد «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» و اینکه می خواهد بفرماید که ما ملائکه عذاب را فرامی خوانیم می گوید «سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» در ابتدای جمله مضارع سین می آورد و مستحضر هستید که سین برای آینده است، هر چند آینده نزدیک، می فرماید شما الآن یارانان را جمع بکنید، الآن اهل مجلسان را جمع بکنید ما در آینده نزدیک ملائکه عذابمان را فرامی خوانیم. این آیه می خواهد بگوید که با این تأخیری که ایجاد کرده است در آینده ما این کار را می کنیم، می خواهد بفرماید که ما یک مهلتی هم به شما می دهیم، برای اینکه از این کارهایتان دست بردارید، از این توطئه هایتان دست بردارید. چون این طور نیست که چون شما شروع کردید به توطئه کردن و مخالفت کردن

و معارضه کردن و اذیت کردن، ما ملائکه عذابمان را فرابخوانیم شمارا نابود و هلاک کند. نه، این طور نیست. ما مهلت می دهیم، شما هر اقدامی که می خواهید الآن بکنید. یارانتان را الآن جمع بکنید ما هم در آینده این کار را می کنیم.

آیات دیگر هم مؤید این نکته ای که من عرض کردم، است. چون آیات دیگر زمانی که درباره طغیان گران و دشمنان پیامبر اکرم و رسالت پیامبر اکرم می خواهد این نکته را یادآوری کند، گاهی می فرماید که ما آنها را عذاب می کنیم ولی گاهی می فرماید، نه، «وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ». این آیه که در سوره انعام آیه ۱۱۰ است ناظر است به همین مشرکان قریش. می فرماید ای پیامبر ما مشرکان قریش را رها می کنیم تا طغیان کنند تا می توانند با تو معارضه بکنند، اذیت و آزار بکنند، ستیز بکنند، جنگ راه بیندازند و انواع توطئه ها و اقدامات را علیه تو انجام بدهند، ما اینها را رهایشان می کنیم. این طور نیست که زود به مقابله با آنها برخیزیم.

در سوره بقره آیه ۱۵ که باز ناظر به منافقینی است که علیه پیامبر بزرگوار اسلام اقداماتی می کردند، می فرماید «وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» ما آنها را در طغیانشان کمک می کنیم، یاری می کنیم و در حین طغیانشان در حیرت باشند و در سردرگمی بمانند و در کوری بمانند؛ پس یک آیه می فرماید ما آنها را رها می کنیم تا طغیان کنند و یک آیه می فرماید یاریشان می کنیم تا طغیان کنند. این آیات مورد نظر در سوره علق می فرماید نه ما آنها را به شدت می گیریم و با ملائکه عذابمان عذابشان می کنیم. این آیات می خواهند بفرمایند یک فرایندی دارد، به خاطر همین هم شاید بر سر آن «سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ» سین که دلالت بر آینده می کند آمده است. اینها طغیان می کنند و ما ابتدا رهایشان می کنیم؛ یعنی مانعشان نمی شویم و بعد یاریشان می کنیم. ابتدا مانع نمی شویم تا هر اقدام و توطئه ای می خواهند بکنند، بکنند و بعد حتی یاریشان می کنیم. در پایان «سَدْعُ الزَّبَانِيَةِ» در پایان «لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ» ما با اقدامی شدید آنها را دچار عذاب می کنیم و آنها را برمی چینیم.

این نکته برای این است که هم کافران و هم معاندان، فرصت اصلاح و تفکر و برگشتن و ایمان را پیدا کنند و هم مؤمنان حقیقی از مؤمنان صوری تشخیص داده شوند. اگر در همان ابتدا خداوند متعال دشمنان دین را، دشمنان یک نهضت دینی را، یک انقلاب دینی را برچیند و دچار عذاب بکند دیگر معلوم نیست چه کسانی واقعاً پیروان حقیقی این دین و نهضت هستند و چه کسانی پیروان صوری هستند و برای اغراض مادی آمده اند. این طغیان گری هایی که اینها می کنند و ما بر این طغیان گری اذن می دهیم و حتی یاریشان می کنیم، اینها برای این است که گروهی از این طغیان گران و کافران که امکان بازگشتشان هست به مرور زمان از طغیان گری خسته

باشوند و نور ایمان در دلشان بنشیند و ایمان بیاوردند و همچنین یاران تو، پیروان تو مشخص شود کدام یک پیروان حقیقی هستند و کدام یک پیروان صوری هستند.

یک نکته‌ای مرحوم شهید مطهری در اینجا دارد در آن «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ» دارد که خوب است آن را هم بیان بکنیم. ایشان می‌فرمایند این نادیه اشاره به دارالندوه ای اشاره دارد که در میان قریش رایج بود، سران قریش یکجایی داشتند، یک قسمتی از مسجدالحرام را قرار داده بودند که به اصطلاح مجلس مشورتی بود. در آنجا سران قریش جمع می‌شدند و تصمیمات مهم را در آنجا با مشاوره اتخاذ می‌کردند که ابوجهل و ابوسفیان و این‌ها جزء آن شورا بودند. مرحوم شهید مطهری می‌فرمایند که این نادیه ناظر است به آن مجلس شورایی که قریش داشتند. خداوند می‌فرماید که بروید شور کنید در آن مجلسستان، همه شما جمع شوید، هم همفکرهایتان را، برنامه‌هایتان را، توطئه‌هایتان را بچینید و اقدام کنید. بدانید که هر تلاشی که بکنید هم‌فکری و کوششی که بکنید باز در برابر آن ملائکه عذاب ما شما ناتوان خواهید بود. این «لَنْسَفَعًا بِالْأَنْصِيَّةِ» هم فقط ناظر به روز قیامت نیست، هم ناظر به دنیا است و هم به روز قیامت است. هم در دنیا این‌ها را برمی‌چینیم، این‌ها را از بین می‌بریم تا دین اسلام گسترش پیدا کند و نفوذ پیدا کند و هم در آخرت آن‌ها را دچار عذاب ابدی خواهیم کرد.

## تفسیر آیه پایانی

### آغاز آیه بار دوع و انکار

اما آیه آخر که از آیات سجده دار هم هست دوباره با واژه همان ردع شروع می‌شود، با واژه (کلاً) شروع می‌شود، دوباره ردع می‌کند، نفی می‌کند، افکار این معارضین را و دشمنان پیامبر اکرم را و اعمالشان را که این‌ها اعمال زشتی است، این طغیان‌هایی که می‌کنند، این طغیانگری‌هایشان هم ناپسند است و هم اینکه راه به‌جایی نمی‌برند.

### متعلق «فرمان به عدم اطاعت»

بعد به پیامبر بزرگوار اسلام فرمان می‌دهد که تو از این‌ها اطاعت نکن و آن فرمانی که به تو می‌دهیم انجام بده، این اطاعت نکن یعنی چه؟ این اطاعت نکن مطلق است، اما مصداق روشنش با توجه به آیات قبل یعنی در این عبادت علنی، در این نماز علنی از آن‌ها پیروی نکن، چون مشرکان با نمازخواندن پیامبر اکرم مشکل نداشتند، با نمازخواندن پیامبر اکرم در مسجدالحرام در مرئی و منظر مردم مشکل داشتند. می‌دیدند که یک نفر دارد می‌آید



فرهنگ آن‌ها را، آداب و رسوم آن‌ها را به سُخره گرفته است و زیر پا گذاشته است و به‌جای اینکه بت را بپرستد و بر بت سجده کند بر خدای یگانه سجده می‌کند.

خب مکه هم محل عبور و مرور مردمان زیادی از شهرها و کشورهای اطراف بود. آن‌ها زمانی که می‌دیدند که سران قریش بت‌پرستی می‌کنند و یک نفر آمده است در میان مردم، در مسجدالحرام علنی دارد یک عبادت دیگری می‌کند و خدا را می‌پرستد و فرمان به تقوی می‌دهد این‌ها با این مشکل داشتند. لذا تمام سعی‌شان این بود که پیامبر اکرم در مسجدالحرام نماز نخواند و انواع اذیت و آزارها را هم نسبت به پیامبر اکرم انجام می‌دادند. گاهی اوقات شب‌ها که پیامبر اکرم از منزل خارج می‌شدند و به سمت مسجدالحرام می‌رفتند که در آنجا نماز بخوانند از این خارها و تیغ‌ها جلوی راه پیامبر اکرم قرار می‌دادند تا پیامبر اکرم دچار اذیت و آزار شود و منصرف شود. یا گاهی اوقات محتویات درون برخی از این حیوانات را، چهارپایان را در حال نماز بر سر پیامبر اکرم می‌ریختند تا هم تحقیر کرده باشند و هم به‌نوعی پیامبر اکرم را منصرف بکنند؛ قرآن می‌فرماید از این‌ها اطاعت نکن و نماز را علنی بخوان. این نماز علنی تو شعار تو است. از آن‌ها اطاعت نکن؛ یعنی نماز را مخفی نکن. یعنی تقیه نکن. اصولاً تقیه کردن بر پیامبران حرام است. هرچند بر امامان حرام نیست؛ اما بر پیامبر اکرم و پیامبران حرام است. ای پیامبر تقیه نکن. نماز را مخفی نکن. هم چنان آزارها و اذیت‌ها را تحمل کن و نماز را در مسجدالحرام بخوان و در نظر مشرکان علنی انجام بده. این تابلوی رسالت تو است و این نوعی دعوت و مبارزه عملی با بت‌پرستی و فرهنگ مشرکان است.

### مراد از سجده

بعد به پیامبر بزرگوار اسلام فرمان به سجده می‌دهد که خب تو بلیلید سجده کنی. مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمایند که مراد از سجده در اینجا همان نماز است؛ یعنی از آن‌ها اطاعت نکن و نماز را علنی بخوان و همان نماز را بخوان و تقرب به درگاه پروردگار بزرگ عالم بجوی، در واقع این آیه دارد وظیفه عملی پیامبر اکرم را روشن می‌کند.

### راز تغییر سیاق از نماز به سجده

برخی‌ها نکته‌ای را در اینجا فرموده‌اند که نکته خوبی است و قابل جمع هم است. مرحوم علامه طباطبائی که می‌فرمایند مراد از سجده در اینجا نماز است، می‌فرمایند به خاطر اینکه نماز پیامبر اکرم چه پیش از رسالت و چه در ماه‌های اول یا سال اول و دوم رسالت، صرفاً مشتمل بر سجده و تسبیح بوده است و یک ارکان دیگری

برای نماز پیامبر بزرگوار اسلام در روایات ذکر نشده است و لذا زمانی که فرمان به سجده می دهد در واقع فرمان به نماز می دهد.

برخی فرموده اند نه راز تغییر سیاق از نماز به سجده این است که چون سخن درباره نماز است «أُ رَأَيْتَ أَلَدَى يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى»، سخن درباره مانع شدن از نماز خواندن پیامبر اکرم است، اینجا می فرمایند اهمیتی به این مانع شدن آن ها و اذیت و آزار آن ها نده. تو کارت را انجام بده، لذا زمانی که می فرماید سجده کن، مراد این است که می خواهد این نکته را بیان بکند که روح نماز تو و اوج نماز تو و آن پایه اساسی نماز تو همان سجده است. چون در سجده است که انسان بیشترین تقرب و عالی ترین تقرب را به خداوند متعال پیدا می کند و به همین خاطر فرمود تو این سجده را به جا بیاور و تقرب به خداوند متعال پیدا می کنی.

روایتی هم از امام رضا (علیه السلام) و از دیگر حضرات معصومین در باب اینکه چرا در اینجا تغییر از نماز به سجده شده است، بود و به جایی اینکه بگوید نمازت را ادامه بده و علنی کن گفته است سجده را انجام بده. باز به همین نکته در این روایات اشاره شده است که حضرت می فرمایند «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ» نزدیک ترین حالت انسان به خداوند متعال آن حالتی است که انسان در سجده دارد و بعد امام رضا (علیه السلام) برای اثبات این مدعا و فرمایش خودشان به همین آیه آخر سوره علق استشهاد کردند.

یک روایتی هم از امیرالمؤمنین برای حسن ختام بخوانیم و ان شاء الله وارد سوره بعدی بشویم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایتی که در غررالحکم است می فرمایند دو نوع سجده داریم «السُّجُودُ الْجِسْمَانِيُّ وَ السُّجُودُ النَّفْسَانِيُّ». سجده جسمانی حضرت می فرمایند یعنی اینکه شما پیشانی خودتان را بر روی خاک قرار بدهید و با دو تا کف دستتان و زانوهایتان و انگشتان پایتان به استقبال زمین و خاک بروید و بر زمین بیفتید و همراه با خشوع قلب و اخلاص در نیت. اگر خشوع قلب داشتید و اخلاص در نیت داشتید و این گونه بر زمین افتادید شما تازه به سجود جسمانی رسیده اید، یعنی خشوع قلب و اخلاص در نیت را حضرت علی (علیه السلام) از ارکان سجده جسمانی شمرده اند و می فرمایند اما سجده روحانی، سجده معنوی، سجده نفسانی و حقیقی «السُّجُودُ النَّفْسَانِيُّ فَرَاغُ الْقَلْبِ مِنَ الْفَانِيَاتِ وَ الْاِقْبَالُ بِكُنْهٍ الْهَمَّةِ عَلَى الْبَاقِيَاتِ» سجود نفسانی این است که قلب انسان از امور فانی، از مظاهر دنیا که همه فانی هستند فارغ شود، جدا شود و با عمق همت و قلب و درونش به امور باقی که معنویات و قرب خداوند متعال است، اقبال کند و توجه کند «وَ خَلَعَ الْكِبْرَ» اینکه کبر و تکبر را از قلب خودش دور کند «وَ الْحَمِيَّةَ» تعصب بیجا را از قلب خودش دور کند «وَ قَطَعَ الْعِلَاقَ الدُّنْيَوِيَّةَ» این تعلقات

و علاقه‌ها و شیفتگی‌های دنیوی را از خودش دور کند «و التَّحَلَّى بِالْإِخْلَاقِ النَّبَوِيِّ» و خودش را آراسته کند و به اخلاق پیامبران و به اخلاق پیامبر بزرگوار اسلام نزدیک شود.

### سوال از استاد:

حاج آقای نظری نکته جالبی را فرمودند و فرمودند که فرمایش استاد در نقل قولی که از شهید بزرگوار شهید مطهری در خصوص نادیه فرمودند، حاج آقای نظری نوشتند که می‌تواند مؤید آیه ۲۹ سوره مبارکه عنکبوت باشد «وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ» خواستیم نظر عالی را هم بدانیم و بعد ان شاء الله وارد سوره مبارکه تین بشویم.

استاد تاج آبادی: اینجا نادیه را به معنای مجلس نوعاً تفسیر می‌کنند؛ یعنی در جمع‌تان، در مجلس‌تان. اگر آنجا باز نادیه را به همین معنا بتوانیم بگیریم بله آن می‌تواند مؤید باشد. غرض اینکه هر جا اگر در یک آیه‌ای نادیه ناظر بود به این موضوع لزوماً در آیات دیگر ناظر به این نیست. یعنی واژگان قرآن در هر آیه‌ای معنای خاص خودش را پیدا می‌کند. یک واژه در یک سوره یک معنا دارد و همین واژه در یک سوره دیگر معنای دیگری دارد و آن راز و مبنایی دارد، فلسفه‌ای دارد که برای جمع خودش باشد. با این فرض می‌توانیم آن را مؤید بدانیم.